

# تفسیر تطبیقی سوره توبه

درس گفتارهایی از:

**استاد تاج آبادی**

جلسه چهارم (۱۴۰۱/۱۱/۱۲)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ادامه تفسیر آیه سوم

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

بحث در آیه سوم بود. صدر آیه مورد بررسی قرار گرفت. به این بخش رسیدیم:

**" فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ "**

این بخش از آیه هم تهدید مشرکان است، و هم تشویق و تحریض می‌کند. تهدیدی بر این است که اگر بر شرک و عناد خود باقی مانده و بعد از چهار ماه اسلام نیاورید. دچار خزی الهی خواهید شد. سپس تشویق می‌کند که اگر از عنادتان بازگشتید و توحید را پذیرفتید این برای شما بهتر است و خیر، سعادت و رستگاری شما در توبه است.

حال این که مراد از توبه چیست، از آن جا که در آیه بعد مفصل در مورد آن بحث می‌شود. این بحث را به بعد موکول می‌کنیم.

«فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» همان مفاد آیات قبل را دارد و مطرح شد که مراد از آن که "نمی‌توانید خداوند را عاجز کنید" چیست.

التفات‌هایی در این آیه هست. باز همان رازی که در التفات آیه قبل گفتیم (فسيروا في الارض)، این جا هم همان راز را دارد و دیگر تکرار نمی‌کنیم.

### مراد از «عَذَابٍ أَلِيمٍ»

نکته دیگر مراد از «عَذَابٍ أَلِيمٍ» در این آیه است که آیا مراد عذاب دنیوی است یا عذاب اخروی؟

رشید رضا: عذاب اخروی است؛ چرا که در آیه قبل اشاره به "خزی" شد که عذاب دنیوی است؛ لذا بهتر است "عَذَابِ أَلِيمٍ" در این آیه را عذاب اخروی بگیریم.<sup>۱</sup>

ابن عاشور: مراد عذاب دنیوی است؛ مثل کشته شدن، به اسارت رفتن، از بین رفتن اموال و...<sup>۲</sup>

استاد: ابن عاشور دلیلی بر مدعای خود نیاورده است. شاید دلیلی ایشان قرینه مقامیه باشد؛ چرا که خداوند متعال به پیامبر می‌گوید مشرکان را از بقای بر شرک تهدید و تحذیر کن. از آن جا که مشرکان اعتقاد به معاد ندارد، مقام اقتضا می‌کند که تهدید به همین عذاب نزدیک باشد. در قرآن کریم "عذاب الیم" هم در عذاب اخروی بکار رفته است، -همچون آیه ۷۷ آل عمران<sup>۳</sup>-؛ هم در عذاب دنیوی-همچون آیه ۷۳ اعراف<sup>۴</sup>- و هم در اعم از عذاب دنیوی و اخروی؛ -همچون آیه ۲۱ آل عمران<sup>۵</sup>-.

در این جا نیز به نظر هیچ بعید نیست که مراد از عذاب را اعم از دنیوی و اخروی بدانیم؛ چرا که دلیلی وجود ندارد که عذاب مقید به دنیوی یا اخروی شود.

### تفسیر آیه چهارم

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»

در یک تقسیم‌بندی منطقی مشرکان، یا قبل از نزول این آیه با پیامبر (ص) عهد بسته‌اند و یا عهد نبسته‌اند. آن‌هایی که عهد بسته‌اند، یا عهدشان مطلق بوده و یا عهد مدت‌دار بسته‌اند.

در آیات قبل گفته شد مشرکاتی که با شما عهد بستند و عهدشان هم مطلق بوده، باید به آنان اعلام نقض عهد کنید. اگر قرآن نسبت به مشرکانی که عهد مطلق بسته‌اند، می‌فرماید باید این عهد را مسلمان نقض کنند -به دلیلی که

<sup>۱</sup> تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

<sup>۲</sup> التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۱۹.

<sup>۳</sup> «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

<sup>۴</sup> «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

<sup>۵</sup> «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

بعداً به آن اشاره خواهد کرد و آن این است که اصولاً مشرکان خود پایبند به عهد نیستند. - به طریق اولی آن مشرکانی که عهد نبسته‌اند، مشمول این آیه خواهند بود؛ چرا که عنادشان بیشتر است. این مشرکان حاضر نبودند و لو برای یک مدّت کوتاهی و لو ظاهری پیمان ببندند که ما ضرر و خطری برای مسلمانان نداریم. در واقع آن‌هایی که عهد نبستند مشمول ملاک این آیه می‌شوند. آن‌هایی هم که عهد مدّت‌دار بستند، در این آیه مشخص می‌کند که اگر وفادار به عهدشان هستند، شما نیز به عهد وفادار بمانید و اگر به عهدشان وفادار نیستند، آن‌ها نیز عهدی ندارند و چهارماهشان از الآن شروع می‌شود.

این توضیحی از مفاد این استثناء در این آیه بود.

بنابراین در این آیه استثنا می‌شود کسانی که عهد مدّت‌دار دارند، از مشرکان و آن اعلام براءت. از براءت از عهد دارند، استثناء میشوند و یا شاید هم همانطوری که زمخشری گفته، آیه استدراک باشد.<sup>۶</sup> (و لکن الذین عاهدتم ...)

### دو شرط برای وفای عهد نسبت به معاهدات مدت‌دار

در این آیه دو شرط برای وفای عهد نسبت به معاهدات مدّت‌دار بیان شد:

۱. «لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا» نقصی بر شما وارد نکرده باشند.
۲. «وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا» با دشمنان شما هم معاونت نکرده باشند. قبیله‌ای که با شما دشمنی دارد را یاری نکرده باشند.

اگر این دو شرط را رعایت کرده بودند، «فَاتِّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ»، مفسران نوعاً این جا همین حرف‌ها را زده‌اند و چندان اختلاف نظر با یکدیگر ندارند.

### مراد از تقوا و "متقین" در آیه

اختلاف نظر در بخش پایانی آیه است که مراد از متقین و تقوا در این آیه چیست؟

<sup>۶</sup> الکشاف، ج ۲، ص ۲۴۶.

اصولا قرآن کریم؛ واژه تقوا را یا در معنای لغوی و یا در معنای اصطلاحی و شرعی آن بکار برده است. تقوا در معنا اصطلاحی، یعنی تقوای دینی (انجام واجبات و ترک محرمات). مراد از تقوای لغوی پرهیز از هر چیزی است که خطری دارد.

برخی از مفسران که عده آنان نیز بسیار است؛ -مثل ابن عاشور،<sup>۷</sup> زمخشری،<sup>۸</sup> آلوسی<sup>۹</sup> و...- تقوا در این آیه را تقوای شرعی گرفته اند. یعنی خداوند کسانی را که تقوا را رعایت و واجبات را انجام و محرمات را ترک می کنند، دوست دارد.

مرحوم علامه طباطبائی نیز همین نظر دارند و تقوا را تقوای دینی و شرعی گرفته اند. یک استدلال رائج در مثل این آیات هست که علامه طباطبائی تنها در این آیه به آن اشاره می کند. می فرماید «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» تعلیل برای مفاد آیه است.<sup>۱۰</sup> «فَاتِّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ»، واجب است که شما وفادار بمانید» چرا؟ به این تعلیل که خدا متقین را دوست دارد. علامه در این جا فقط اشاره می کند که تعلیل است ولی ابن عاشور توضیح داده که این تعلیل به چه نحو است. هر جا خداوند فرمانی داد و بعد فرمود من متقین را دوست دارم، می خواهد بگوید آن امری که کردم، نشانه و مصداق تقوا است و من چون تقوا را دوست دارم، شما را هم که آن را رعایت می کنید، دوست دارم. یعنی شما وفادار به عهد بمانید؛ چون وفاداری به عهد مصداق تقوای دینی است و خداوند متقین دینی را دوست دارد و لذا شما را دوست دارد.<sup>۱۱</sup>

این می شود تفصیل استدلالی که مرحوم علامه در موارد دیگر داشتند و ابن عاشور در این جا شرح داد. اما مرحوم علامه طباطبائی دلیل دیگری هم آورده اند که این دلیل در استدلال ابن عاشور نیست. دلیل علامه آن است که اصولا تقوا به معنای ورع از محارم الهی، یک حقیقت ثانوی در اصطلاح قرآن است. یعنی هر چند تقوا در معنای لغوی آن پرهیز کاری است؛ اما تقوا در کاربردهای قرآنی یعنی ورع از محرام الهی. حقیقت ثانیه شده است. اگر حقیقت ثانیه شده، معنایش آن است که هر جا در قرآن کریم واژه «تقوا» و «متقین» آمد باید حمل بر تقوای شرعی شود؛ الا این که دلیل بر مخالفتش داشته باشیم.<sup>۱۲</sup>

<sup>۷</sup> التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۲۱.

<sup>۸</sup> کشف، ج ۲، ص ۲۴۶.

<sup>۹</sup> روح المعانی، ج ۵، ص ۲۴۴.

<sup>۱۰</sup> ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۵۰.

<sup>۱۱</sup> التحریر و التنویر، ج ۱۰، ص ۲۱.

<sup>۱۲</sup> المیزان، ج ۹، ص ۱۵۱.

این مبنا با مبنای دیگر مفسران متفاوت است. مفسران دیگر اصل را بر آن می‌گذارند که واژگان بر معنای لغوی حمل شود مگر در مواردی که دلیل از خارج داشته باشیم. اما علامه می‌فرماید چون قرآن اصطلاحاتی دارد و تقوا نیز در قرآن کریم یک حقیقت ثانیه پیدا کرده است. اصل در این واژه و دیگر واژگانی که معنای مصطلح یافته اند، آن معنای اصطلاحی است؛ لذا ما متقین را در معنای اصطلاحی به کار می‌بریم و قرینه بر خلاف هم نداریم.

رشید رضا: تقوا در معنای لغوی بکار رفته است. یعنی خداوند دوست دارد کسانی را که از نقض عهد پرهیز می‌کنند.<sup>۱۳</sup> علامه این سخن را نقد می‌کند و می‌گوید این حرف زمانی درست است که تقوا در اصطلاح قرآن، حقیقت صانیه نشده باشد؛ اما در قرآن حقیقت ثانیه پیدا کرده است به معنای اجتناب از محارم الهی. علامه طباطبائی در آیات اولیه بقره («ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»<sup>۱۴</sup>) تقوا را به معنای شرعی نمی‌گیرد و بر دیگر مفسران نقد می‌کند؛ چون در آن آیات دلیل و قرینه دارند که مراد تقوای فطری است و تقوای فطری قبل از تشریح دین است. پس همان معنای لغوی مراد است.<sup>۱۵</sup>

### تحلیل روایی علامه طباطبائی در این آیات

مرحوم علامه یک تحلیل روایی مفصل دارند. ما به اجمال سعی در بررسی این بحث روایی خواهیم داشت. دو حُسن برای ما دارد:

- ۱- یکی این که روش شناسی علامه در نقد آراء مخالفین بدست می‌آوریم که علامه روششان در نقد چیست. چه اصول و نکاتی را رعایت می‌کند. چه الزاماتی را رعایت می‌کند تا آراء مخالفین را -خصوصاً در موضوعات اساسی همچون ولایت و امامت- یک نقد بنیادین و خدشه‌ناپذیر بکند.
- ۲- حُسن دیگر این بررسی، بدست آوردن روش تحلیل روایات است. در جاهایی که شما با حجم زیادی از روایات روبرو هستید و این روایات هم تعارض دارند، چگونه از این همه روایات سالم بیرون بیابید. این تحلیل به ما یاد خواهد داد که اولاً چگونه یک روایت را به درستی تحلیل کنیم (فقه الدراية) و ثانیاً در جمع بین روایات متعارض چگونه یک استنباط جامع و کاملی داشته باشیم.

<sup>۱۳</sup> المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

<sup>۱۴</sup> بقره: ۲.

<sup>۱۵</sup> المیزان، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.

از همین جهت این بحث روایی ایشان را ما بررسی خواهیم کرد:

ایشان در ابتدا یک روایت از امام صادق علیه السلام می آورند و فضای کلی آن سوره و زمان آن را مشخص می کنند:

«... وَ كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَبْلَ نُزُولِ سُورَةِ الْبَرَاءَةِ أَنْ لَا يُقَاتِلَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَهُ - وَ لَا يُحَارِبَ إِلَّا مَنْ حَارَبَهُ وَ أَرَادَهُ -»

قبل از نزول سوره براءت شیوه، سیاست و سیره پیامبر (ص) این بود که با کسانی بجنگد که یا با مسلمانان می جنگیدند و یا قصد جنگ داشتند.

«وَ قَدْ كَانَ نَزَلَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ - وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ - فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»<sup>۱۶</sup> فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا يُقَاتِلُ أَحَدًا قَدْ تَنَحَّى عَنْهُ - وَ اعْتَرَلَهُ حَتَّى نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَرَاءَةِ»

می فرماید پیامبر به این آیه (۸۹ نساء) عمل می کرد تا سوره براءت نازل شد.

«وَ أَمَرَهُ اللَّهُ بِقَتْلِ الْمُشْرِكِينَ مَنْ اعْتَرَلَهُ - وَ مَنْ لَمْ يَعْتَرِلْهُ إِلَّا الَّذِينَ قَدْ كَانَ عَاهِدَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ إِلَى مَدَّةٍ، ...»<sup>۱۷</sup>

غیر از این افراد (کسانی که روز فتح مکه عهد مدت دار بستند) بنای پیامبر (ص) بر این شد که چه آنهایی که عهد بستند و نقض کردند و چه آنهایی که عهد نبستند، با همه آن ها جنگ را شروع کرد. و لو آن ها القاء صلح و سلم می کردند، دیگر پیامبر (ص) از آنان نمی پذیرفت.

بحث بعدی روایات ناظر به ابلاغ آیات براءت است. دعوی بین شیعه و اهل سنت این است که آیا پیامبر (ص) ابوبکر را عزل کرد یا عزل نکرد؟ مأمورت ابوبکر از ابتدا امین الحاج بودن بود یا ابلاغ این آیات بود؟ بعد از عزل آیا به مدینه بازگشت، یا ادامه داد؟ این عزل ابوبکر از ابلاغ آیات براءت و نصب امیر المؤمنین (ع) به وحی الهی بوده است و یا به تصمیم شخصی و اجتهاد پیامبر بوده است؟

<sup>۱۶</sup> نساء: ۸۹.

<sup>۱۷</sup> تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۶۱ و ۱۶۲ و تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

روایاتی بسیاری در این مسأله هست. از مجموع روایات علامه طباطبائی یک دسته از روایات را نقل می‌کنند. مفاد روایاتی که از اهل سنت می‌آورند، این است:

۱. ابوبکر بعد از این که امیر المومنین (ع) به ابوبکر در مسیر رسید و پیام پیامبر (ص) را به او داد و آیات برائت را از او گرفت، ابوبکر به مدینه بازگشت. به پیامبر اکرم عرض کرد: **يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟** آیه درباره من نازل شده و من را مذمت کرده است که باعث شد شما من را وسط مأموریت بازگردانید؟ **قَالَ (ص): لا - و لكن جبرئيل جاءني فقال: - لا يؤدي عنك إلا أنت أو رجل منك.**<sup>۱۸</sup> جبرئیل نازل شد، گفت آن چه باید از تو نازل شود و رسالت توست یا خودت باید انجام دهی یا شخصی که از توست. این روایتی است که سیوطی در الدر المنثور آورده است.<sup>۱۹</sup>
۲. در روایت دیگر این چنین آمده است: **« فكَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): يَا أَبَا بَكْرٍ - إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي. »**<sup>۲۰</sup> ابابکر که دید عزل شده و آیات از او گرفته شده، فکری در ذهن او آمد و ناراحت شد. از وسط راه به مدینه بازگشت. پیامبر فرمود این ابلاغ یا باید توسط من اتفاق می‌افتاد یا مردی که از من است.
- این روایت با روایت قبل فرق دارد. در روایت اول سخن از هبوط جبرئیل و وحی است. در روایت دوم سخن از هبوط جبرئیل نیست. این بخش را حذف کرده‌اند. قسمت مهمی از روایت حذف شده است. یا راوی بسیار غافل بوده و یا خود را به غفلت زده است.
۳. در روایت سوم آمده است که در هنگامی که پیامبر (ص)، می‌خواست امیر المؤمنین (ع) را برای ابلاغ این آیات اعزام کند، به امیر المؤمنین فرمود: **« يَا عَلِيُّ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ »**<sup>۲۱</sup> باز در این روایت سخنی از هبوط جبرئیل نیست.
۴. در روایت چهارم چنین آمده که: **« لَمَّا رَجَعَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) جَزَعٌ »** و به پیامبر عرض کرد تو به من مأموریتی دادی که **« إِنَّكَ أَهْلَتَنِي لِأَمْرِ طَالَتِ الْأَعْنَاقُ فِيهِ »** تو به من مأموریتی دادی که گردن همه بلند شد که ببینند این مأموریت به چه کسی داده می‌شود. یعنی مأموریتی بود که همه صحابه آرزو داشتند، آنان را انتخاب بکنی و تو من را انتخاب کردی. **« فَلَمَّا تَوَجَّهْتُ لَهُ رَدَدْتَنِي مِنْهُ »** همین که رفتیم این مأموریت را انجام دهم، تو من را برگرداندی. **« قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) الْأَمِينُ هَبَطَ إِلَيَّ »**

<sup>۱۸</sup> المیزان، ج ۹، ص ۱۶۳.

<sup>۱۹</sup> الدر المنصور ج ۳، ص ۲۰۹.

<sup>۲۰</sup> المیزان، ج ۹، ص ۱۶۳.

<sup>۲۱</sup> همان، ص ۱۶۴.



عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ وَعَلَيْ (عليه السلام) مَنِي وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ (عليه السلام).»

باز این روایت مفصل تر از روایت اول است، ولی برخی از راویان این را آورده اند برخی به این حد کفایت کرده اند که پیامبر (ص) گفت این را یا من باید ابلاغ کنم و یا رجل منی.

### تحلیل علامه از این روایات

این روایات اهل سنت است. در روایات شیعه هم این مضامین هست، به اضافه مضامین دیگری. پس تا این جا یک مشترکی بین روایات شیعه و اهل سنت پیدا کردند و آن این است که عزل ابوبکر از مأموریت ابلاغ آیات برائت و اعزام علی (ع) مستند به وحی و فرمان الهی بوده است. انتخاب شخصی پیامبر یا تغییر رأی ایشان نبوده است. این مطلبی است که استفاده می کنم.

بعد مرحوم علامه طباطبائی می فرماید مفاد این روایت این است که پیامبر دو نوع رسالت دارد دارد:

- ۱) یک رسالت هایی را فقط شخص پیامبر (ص) یا کسی که به منزله اوست باید انجام دهد.
- ۲) رسالت هایی که دیگران هم می توانند انجام دهند.

ابلاغ اولیه آیات الهی از رسالت های خاص پیامبر (ص) است. یعنی هر حکم و آیه ای که نازل می شود، ابلاغ به حلقه اول توسط شخص پیامبر (ص) باید انجام شود. بعد از حلقه اول برای حلقه های بعدی پیامبر (ص) می تواند رسول و مبلغ بفرستد تا آن ها بروند انجام دهند. اما اگر آیاتی برای بار اول نازل شد و مشتمل بر احکامی بود، آن چیزی نیست که پیامبر بتواند کسی را مأمور کند. وظیفه ابلاغ این حکم بر عهده شخص پیامبر (ص) و یا کسی است که توسط خدا به جای او معین شده است. می فرماید این روایاتی که اهل سنت آورده اند و در منابع شیعی نیز هست، این مطلب را می خواهد بگوید. در این روایات آمده بود: «لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»، نمی فرماید «لَا يُؤَدِّي مِنْكَ». «مِنْ» معنا نشویه دارد. اگر «مِنْ» بود یعنی آن حرف هایی که خودت می خواهی بزنی و اوامر ولایی است یا خودت ابلاغ کن و یا بگو کسی برود ابلاغ کن. اما در روایت دارد «لَا يُؤَدِّي عَنْكَ» آنچه می گویم که ما بر عهده تو گذاشتیم و تو باید ابلاغ کنی، یا خودت باید ابلاغ کنی، و یا کسی که جانشین توست و ما آن را معین کردیم.

پس "لایودی منک" نیست. "لایودی الا انت او رجل منک" هم نیست. اگر روایت به این نحو بود که «لا یؤدی الا أنت أو رجل منک» چون "عنک" در آن نبود، باز آن را از نوع دوم می دانستیم. همین که گفت «لا یؤدی عنک الا انت» یعنی مطلبی است که خداوند آورده و از جانب پیامبر نیست. می گوید مفاد این روایت این هست.

مرحوم علامه می فرمایند هم روایات شیعه، هم روایات اهل سنت، اجماع دارند بر این که پیامبر اکرم (ص) فقط آیات ابتدای را ابلاغ نکرد، احکام دیگری نیز ابلاغ شد. یکی از این احکام این بود که از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق به جای آوردن حج ندارد و هیچ کسی هم حق ندارد عریان حج بجا بیاورد. دو سه حکم ابتدایی دیگر را هم امیرالمؤمنین (ع) ابلاغ کرد.

در ادامه علامه می فرماید «لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک» اطلاق دارد. نفرمود "آیات براءت" را یا تو باید ابلاغ کنی یا علی علیه السلام. فرمود "لا یؤدی عنک" هر چه به عهده توست یا خودت باید ابلاغ کنی یا غیر خودت. فعلا بحث اعلام آیات براءت و احکام دیگر است. در آینده هم اگر آیات دیگری بود، آن ابلاغ اولیش بر اساس این اطلاق این روایت باید توسط شخص پیامبر (ص) یا امیرالمؤمنین (ع) انجام شود. پس روایت اطلاق دارد. مورد هم مخصوص نیست. حال فعلا بحث آیات براءت است. پس این روایت به اطلاق خود می ماند به خاطر همین اطلاق است که امیرالمؤمنین (ع) غیر از آیات براءت، احکام ابتدایی دیگر را هم ابلاغ کرد.

این تحلیل مفاد این روایت و یک بیان اجمالی از مفاد روایات اهل سنت.

### ردّ علامه بر دیدگاه ابن کثیر

در ادامه علامه می فرماید در روایتی از روایات اهل سنت، روایات جعلی دیده می شود. جعلی بودن این روایات را ایشان با همین تحلیل حل می کند. همچنین ادعاهای دیگر مفسران را نیز با همین تحلیل که از روایات اصلی ذیل این آیات داشت، پاسخ خواهد کرد.

بیانی ابن کثیر دارد<sup>۲۲</sup> که رشید رضا<sup>۲۳</sup> آن را پرورش داده است و دیگران هم از ابن کثیر پیروی کرده اند. در واقع این بیان سخن اهل سنت شده است. البته پیش از ابن کثیر قاضی عبد الجبار در قرن سوم و قبل از او ابوعلی جبائی از متکلمان معتزله این کلام را داشته اند. این گروه علت عزل ابوبکر و اخذ آیات براءت از او و این که امیرالمؤمنین

۲۲. ر.ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۹۰ به بعد.

۲۳. ر.ک: تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

(ع) مأمور ابلاغ این حکم شده را بدان جهت نمی‌دانند که ابوبکر شایستگی این کار را نداشته و امیر المؤمنین شایستگی داشته است. مطابق این دیدگاه این آیه دلالت ندارد که امیر المؤمنین به منزله شخص و نفس پیامبر است. بلکه یکی از سنت‌های عربی این بوده است که اگر دو قبیله معاهده با یکدیگر می‌بستند، هر قبیله‌ای که می‌خواست عهد و معاهده را نقض کند، یا باید رئیس قبیله خود این نقض را ابلاغ می‌کرد و یا یکی از نزدیکان و وابستگانش این ابلاغ را انجام می‌دادند. این یک سنت عربی بوده است. بنابراین اگر جبرئیل گفت «لا یؤدی عنک الا انت اوجل منک» در حقیقت این سنت عربی را به پیامبر یادآوری می‌کند که باید یا خودت و یا یکی از بستگانت برای این کار بروید. بنابراین این دیدگاه، مفاد روایت جبرئیل بیان این سنت عربی است و مأموریت امیر المؤمنین فقط ابلاغ نقض عهد بوده است، نه مطلب دیگری.

علامه در نقد ابن کثیر چند نکته دارند: می‌فرمایند یکی از مشکلات مفسران ما این است که به امثال این آیات و روایات که می‌رسند آنقدر غرق مشاجرات کلامی می‌شوند که از تفسیر آیه و روایت غافل می‌شوند. این اختصاص به اهل سنت هم ندا این آیات که گرفتار اختلافات کلامی است نوعاً به این شکل است که مفسران از فهم مفاد آیه غافل شده و به مسائل فرعی بپردازند.

ما کاری نداریم که علی (علیه السلام) افضل است یا ابوبکر. کاری نداریم که امین‌الحاج بودن ابوبکر بهتر است یا اعلام برائت از جانب امیر المؤمنین (ع). کاری نداریم که اصولاً امیر المؤمنین (ع) امین‌الحاج بوده است یا ابوبکر. اساساً کاری نداریم امین‌الحاج بودن در آن موقع رسم بوده یا نبوده است. آن موقع اساساً احکام حج چندان نازل نشده بود. در سال دهم در حجة الوداع پیامبر (ص) بسیاری از احکام حج را تعلیم دادند. چیزی به نام امین‌الحاج بودن در آن موقع معنا نداشته که بخواهید بگویید اولاً بوده؛ ثانیاً ابوبکر امین‌الحاج بوده و ثالثاً بسیار فضیلت داشته است که شخصی امین‌الحاج شود. علامه می‌فرماید ما اصلاً با این موارد کاری نداریم. کلام ما این است که شما با توجه به کدام قاعدل حدیث‌شناسی گفتید «لا یؤدی عنک الا انت اوجل منک» مقید به نقض عهد است. اولاً مفاد روایت را مقید به نقض عهد کرده‌اید. یعنی «لا یؤدی عنک فی ابلاغ البرائة الا...» چرین قید را در روایت داخل کردید، در حالی که روایت چنین قیدی ندارد. پس شما دلیلی بر مقید کردن مفاد روایت ندارید تا اطلاقش را مقید کنید.

اشکال دوم این است: ای کاش می‌دانستم که چیزی باعث شده ابن کثیر و دیگران مفاد وحی الهی را، به یک قانون جاهلی فروبکاهند. می‌گویند جبرئیل آمده این قانون جاهلی را یادآوری کند. اولاً چنین قانونی نه در اشعار عرب دیده می‌شود و نه در کتاب‌هایی که در مغازی و اعلام نوشته دیده می‌شود. به بیان دیگر در تاریخ قبل از نزول قرآن

چنین قانونی دیده نمی‌شود. ابن کثیر هم وقتی نقل می‌کند نسبت به علما می‌دهد. می‌گوید علماء این چنین گفته است. نمی‌گوید کدام عالم گفته که ما بررسی کنیم اساساً چنین سخنی داشته یا نداشته است. پس این قانون در کتب تاریخ نیست و هیچ عالمی هم قبل از شما نگفته است. بنده می‌گویم قبل از ابوعلی جبائی و عبد الجبار، چون ابن کثیر از او ندارد. مرحوم علامه به ابن کثیر نسبت می‌دهد چون مفسر بوده و دیگران هم از ابن کثیر پیروی کرده‌اند. ولی حرف از ابن کثیر نیست و او از قبل از خودش این حرف را گرفته است. [در هر صورتی تفاوتی ندارد اصل حرف از ابن کثیر باشد یا جبایی و یا عبد الجبار. مهم این است که شاهدهی بر وجود این قانون در قبل از اسلام نیست].

مرحوم علامه می‌فرماید چرا شما اولاً مطلبی را که اساساً در تاریخ عرب وجود نداشته را می‌گویید هست و برایش سندی ذکر نمی‌کنید و بعد مفاد وحی را به آن تأویل می‌برید.

ثانیاً به فرض که چنین سنت و قانونی وجود داشته باشد، اسلام تمام سنن و قوانین جاهلی را نقض کرد و اسلام پایبند به سنن عربی نبود. هیچ وقت در اسلام نیامده که چون شما این سنت را دارید من آن را رعایت می‌کنم. مگر سنن اخلاقی. مطلبی سنت اخلاقی باشد بله اسلام آن را تأیید می‌کند. اما چنین قانونی یک فضیلت اخلاقی نیست. یک سنت اشرافی است. گویا قبائل دیگر می‌گویند ما چندان مقاممان بالاست که خود پیامبر (ص) باید بیاید و عهد را نقض کند.

ثالثاً چرا موقعی که پیامبر (ص) ابوبکر را اعزام می‌کرد، از این سنت غفلت کرد و یادش نبود؟ مگر قرآن کریم نمی‌فرماید تو بر خلق عظیم هستی، «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۲۴</sup> و پیامبر نمی‌فرماید من آمده‌ام تمام کننده مکارم اخلاق باشم.<sup>۲۵</sup> باید این سنت هم یادش بماند و این بر خلاف مکارم اخلاق داشتن است؛ چرا که یکی از فضائل اخلاقی حُسن تدبیر است و دور اندیشی است. اگر پیامبر (ص) دارای تمام مکارم اخلاقی است، حسن تدبیر و دور اندیشی هم دارد. لازمه حسن تدبیر و دوراندیشی هم این است که مطلبی را که می‌خواهد انجام دهد بر اساس ضوابط و قوانینی که هست انجام دهد و الا این بر خلاف فضیلت اخلاقی است که خداوند به پیامبر نسبت داده است.

<sup>۲۴</sup> قلم: ۴.

<sup>۲۵</sup> «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (مکارم الاخلاق، ص ۰۸)

بعد می فرماید چرا هنگام اعزام ابوبکر صحابه به پیامبر (ص) تذکر ندادند. اگر می گویند پیامبر (ص) یادش نبوده، چرا دیگر صحابه به یاد نداشته و به پیامبر تذکر ندادند. این قانون هم اگر قانون رائجی در قبائل عربی بوده است که سر و کارشان با جنگ و نقض عهد بوده، باید در یاد دیگران می بود و به آن تذکر می دادند. هیچ کس این سنت جاهلی را تذکر ندادند تا جبریل آمده و آن را یادآور شده است!

حال این که جبرئیل گفت «یا باید تو انجام دهی و یا رجل منک.» آیا یک واجب شرعی است یا یک واجب اخلاقی؟ اگر بگویید واجب شرعی است، میگوییم چه ملاکی دارد یک سنت جاهلی که هیچ مصلحتی بر آن نیست را خداوند واجب کند و اگر بگویید واجب اخلاقی است میگوییم چه وجه اخلاقی در این سنت نهفته است؟ چه فضیلتی در این سنت وجود دارد؟

علامه می فرماید شما در روایتان دارد که موقعی که دهم ذی الحجة شد، ابوبکر به علی (علیه السلام) گفت پاشو و آیات براءت را ابلاغ بکن. یعنی به اذن ابی بکر این ابلاغ باید رخ می داد. بعد دارید ابوبکر علاوه بر امیر المؤمنین به ابوهزیره و چند نفر دیگر هم گفت شما هم برخیزید و چند نفره ابلاغ کنید و ابوهزیره می گوید ما چهار نفر ابلاغ می کردیم، یکی از ما علی (علیه السلام) بود. علامه می فرماید اگر این روایت را نقل کردید و معنای آن این است که امیر المؤمنین به پیامبر (ص) نزدیکتر است ولو نزدیکی قرابتی. این باعث شده که آیات را از ابوبکر بگیرند؛ چرا به ابوهزیره اذن داده شد تا این آیات را ابلاغ کند؟ قرابت ابوبکر به پیامبر (ص) که بیشتر از شخصی مثل ابوهزیره بود. لذا ایشان آن روایاتی را که می گوید ابوبکر دستور ابلاغ داد را جعلی می داند؛ چرا که با مفاد «لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک» نمی سازد.

از یک طرف مفاد این روایت را پذیرفته‌اید و از یک طرف گفته‌اید این سنتی عربی است، باید نزدیکترین فرد به شخص باشد، و از طرفی میگویید ابوهزیره هم مأمور بود ابلاغ کند.

نکته دیگری که هست این که بخشی از نقدهای علامه طباطبائی بر ابن کثیر را، مرحوم سید مرتضی نیز به قاضی عبد الجبار دارد. مثلاً سید مرتضی دارد: «معاذ الله أن یجری النبى (ص) سنته و أحكامه علی عادات الجاهلیة» معاذ الله که پیامبر (ص) بخواهد در اجرای اوامر الهی و احکام الهی سنت جاهلی را رعایت بکند.

یک نقدی که در بیان علامه نیست و در بیان سید مرتضی است این است که ایشان می فرماید اگر واقعا این طور بوده، موقعی که ابوبکر آمد و گلایه کرد، خوب بود پیامبر (ص) می گفت این سنت جاهلی بوده و اگر تو ابلاغ

می‌کردی اصلاً از تو قبول نمی‌کردند. چرا پیامبر (ص) به عنوان توجیه کارشان و دلگرمی دادن به ابوبکر این کار را انجام ندادند؟<sup>۲۶</sup>

ابن اَبی الحدید موقعی که این دعوا بین سید مرتضی و قاضی عبد الجبار را نقل می‌کند و ادله دو طرف را بیان می‌کند، بعد می‌فرماید پاسخ سید مرتضی اصح و اظهر است «و ما نسب إلى عادة العرب غير معروف» این که به عرب نسبت می‌دهند چنین قانونی دارد، نه چنین قانونی شناخته شده نیست. «و إنما هو تأویل تأویل به متعصبو اَبی بکر لانتزاع براءة منه و ليس بشيء»<sup>۲۷</sup> این قانون را متعصبین به ابوبکر ساخته‌اند تا عزل ابوبکر و انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام را توجیه کنند.

### ردّ علامه بر دیدگاه رشید رضا

اما رشید رضا و نقدهایی که علامه طباطبائی بر رشید رضا دارد.

رشید رضا علی‌رغم آن که خود را مفسری روشن فکر معرفی کرده و خود را اصلاح‌گری می‌داند که می‌خواهد راه عبدو و سید جمال را ادامه دهد و بارها می‌گوید باید از اختلافات مذهبی پرهیز کرد؛ هر وقت به این موضوعات می‌رسد شروع به توهین و اتهام زدن می‌کند و آنچه ادعا دارد به دنبال آن است را رعایت نمی‌کند. نوعاً شیعه را متهم به غلو می‌کند. یکی از موارد هم در این جاست.<sup>۲۸</sup>

رشید رضا می‌گوید مفاد روایت «لا یؤدی عنک الا أنت أو رجل منک» صرفاً گویای علی علیه السلام برای ابلاغ نقض عهد است. شیعه آمده به دروغ می‌گوید که این روایت دلالت دارد علی (ع) در ابلاغ هر حکمی به منزله پیامبر اکرم (ص) است. می‌گوید نخیر روایت چنین دلالتی ندارد. دلالتی ندارد که احکام دیگری را هم که پیامبر (ص) باید ابلاغ کند، امیرالمؤمنین (ع) فقط شایستگی ابلاغ آن را دارد. دلیل رشید رضا آن است که این با مفاد آیات و روایات ناساگار است. آیات و روایات بسیاری می‌گویند تبلیغ دین بر همه واجب است و اختصاصی به امیرالمؤمنین و نسل او ندارد. مثل آن روایتی که می‌گوید «لیبلغ الشاهد منکم الغائب» شاهدان به غایبان ابلاغ کنند، می‌گوید اگر

۲۶. ر.ک: الشافی فی الامامة، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲۷. ر.ک: شرح نهج البلاغة لابن اَبی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۰۰.

۲۸. ر.ک: تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۱ به بعد.

شما اطلاق مفاد این روایت را بپذیرید و بگویید همه احکام را یا امیر المؤمنین و یا پیامبر باید انجام بدهد، معنایش آن خواهد بود که باب تبلیغ دین بسته شود. و دیگران حق تبلیغ دین نباید داشته باشند.

مرحوم علامه طباطبائی با توجه به جواب‌هایی که به ابن کثیر داشتند، جوابشون به این حرف هم روشن می‌شود. می‌فرماید پیامبر (ص) دو نوع ابلاغ داشتند؛ یکی ابلاغ اولیه و دیگری ابلاغ ثانویه. در ابلاغ اولیه روایت قدسی می‌گوید یا خودت کسی که از خودت هست باید ابلاغ کنی. اما در ابلاغ‌های بعدی برای حلقات بعدی هم پیامبر مأمور می‌فرستاند و هم بر مسلمانان واجب بوده که تبلیغ کنند. پس روایت قدسی ناظر به بخشی از احکام و رسالت‌های ایشان است. نه همه رسالت‌های ایشان.

رشید رضا حرف دیگری در این جا دارد، می‌گوید شیعه گمان کرده که پیامبر اکرم (ص) ابوبکر را از امین الحاج بودن عزل کرده و علی (علیه السلام) را امین الحاج قرار داده است. این گمان شیعه با تمام روایات ناظر به این موضوع تعارض دارد و این موضوع هم یک موضوع پنهان در جامعه اسلامی نبوده است. یک مطلب آشکاری بوده است. همان‌هایی که در مدینه بودند، می‌فهمیدند که امیر الحاج کاروان مسلمانان در امسال کیست. یک امر روشن و واضحی بوده است که **“عرفها الخاص و العام”**.

پس اولاً این که می‌گویید از امین الحاج بودن عزل شد و امیر المؤمنین به جای او نصب شد، بر خلاف همه روایت است، ثانیاً بر خلاف امر واضحی است که خاص و عام آن را می‌شناسد و از آن خبر دارد. و لذا شیعه اتهام شده است و این از بهتان‌های است که شیعه در این موضوع دارد.

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید اولاً عزل ابوبکر اتهام نیست؛ چرا که روایت داریم و روایات آن منحصر به شیعه نیست. مگر آن که شما فقط روایات خودتان را قبول داشته باشید و روایات شیعه را اصلاً قبول نداشته باشید. همه روایات شیعه را دروغ بدانید، بعد هر چیزی که در روایات شیعه باشد بگویید دروغ است و هر چه در روایات خودتان باشد، درست است.

ثانیاً؛ امیر الحاج بودن اصلاً مهم نیست. نقشی هم در فهم آیات و این روایات ندارد. اصلاً ما می‌پذیریم که ابوبکر امیر الحاج بوده و عزل نشده است. این روایت را تحلیل کنید که چه می‌گوید. آیا این روایت می‌گوید فقط علی (ع) باید نقض عهد را ابلاغ کند یا این روایت اطلاق دارد ولی ابوبکر امین الحاج بوده باشد. مسأله مهمی نیست.

در ادامه می‌فرماید امین الحاج بودن چه فضیلت باشد و چه نباشد. از شئون ولایت پیامبر اکرم (ص) است. مطلب مهمی نیست. انتصاب‌های ولایی پیامبر (ص) دلالت بر فضیلت مطلق ندارد. پیامبر به عنوان حاکم جامعه اسلامی برای یک موضوع زید را انتخاب می‌کنید و برای یک موضوعی بکر را. اصلاً دلالت ندارد آن روزی که زید انتخاب می‌شود، زید افضل بر همه صحابه در همه چیز است. آن زمانی که امیر المؤمنین را انتخاب می‌کند بگوئیم امیرالمؤمنین افضل بر همه صحابه است، این‌گونه نیست. اگر حاکم اسلامی امیر المؤمنین را برای کاری منصوب کرد، نصب امیر المؤمنین دلالت ندارد فضیلت مطلق امیر المؤمنین در همه موارد را.

به همین خاطر یک روز ابوبکر را امیر الحاج می‌کند و روز دیگر اسامه را فرمانده ابوبکر می‌کند. یک روز دیگر ابن ام مکتوم را در ماجرای فتح مکه والی مدینه می‌کند. در حالی که در همان زمان افضل از ابن ام مکتوم در مدینه بود و یا در روزی فردی را والی یمن می‌کند. در حجة الوداع در عین این که ابوبکر در مدینه ماند. یک صحابی دیگری را والی مدینه قرار داد. این نصب است و این نصب‌های پیامبر (ص) فقط یک معنا دارد و آن این که در موضوع جیش اسامه، اسامه صلاحیت دارد. در حجة الوداع این شخص صلاحیت والی شدن دارد. در فلان موضوع آن شخص دارد. دلیلی بر فضیلت تام و مطلق نیست.

این فرق می‌کند با رسالت‌هایی که مربوط به احکام الهی و وحی است. پیامبر اکرم (ص) حق دخالت در امور ولایی جامعه دارد؛ اما حق دخالت در محتوا وحی ندارد. پیامبر (ص) نه می‌تواند به محتوای وحی اضافه کند، نه می‌تواند از محتوای وحی کم کند و نه می‌تواند محتوای وحی را نسخ کند. فقط یک دریافت‌کننده و ابلاغ‌کننده است. این عظمت را دارد که خداوند بفرماید در ابلاغ این حکم الهی که پیامبر اکرم (ص) هم نقش ندارد، یا باید خودت ابلاغ کنی و یا علی (ع).

این اشکالی که علامه اینجا دارند صرفاً بر مفسران اهل سنت نیست و بر مفسران شیعه هم هست. نوعاً مفسران بین آن وحی و محتوای وحی و ابلاغ وحی، و ولایت عامه پیامبر اکرم را خلط می‌کنند، و لذا می‌فرمایند اگر پیامبر (ص) در یک امری نصب کرد، بسیار مهم است. بعد به همین خاطر مفاد وحی را بر اساس افکار اجتماعی و معانی اجتماعی تفسیر می‌کنند. می‌گویند در روایت آمده «لا یؤدی عنک الا أنت او رجل منک»، این همان سنت عربی است. یعنی مفاد وحی را بر اساس قوانین اجتماعی تنزل می‌دهند.

می‌فرماید این مطلب در امور دیگر هم هست. مثلاً در واژه «اهل بیت» یا «ابن» که آیا ابن‌الابن فرزند انسان می‌شود یا ابن‌البننت هم ابن‌انسان به شمار می‌آید. بنابراین حسنین (علیهما السلام) فرزندان پیامبر (ص) به شمار می‌روند یا به شمار نمی‌روند. نوعاً مفسران سراغ لغت و عرف می‌روند. آیا لغت ابن‌البننت را ابن‌شخص محسوب می‌کند یا



نه؟ می‌فرماید این مطلب اساساً ربطی به لغت ندارد، باید دید قرآن کریم چه تعریفی دارد. در «اهل البیت» هم این چنین است نباید سراغ لغت رفت که اهل لغت «اهل البیت» را چطور معنا می‌کنند. باید سراغ قرآن کریم برویم که چطور این واژه را بکار برده است. آیا قرآن دایره و مصادیق مشخص کرده یا مشخص نکرده است؟ اگر مصادیق مشخص است، همان را بگیریم و لو بر خلاف لغت و عرف و فهم اجتماعی و فهم لغوی و امثال این‌ها بوده باشد.

می‌گویند همین انحراف روش‌شناسی در فهم روایات و تفاسیر هست که باعث شده مفسران در «لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک» را ناظر به قانون جاهلی بدانند.

علامه اساساً وارد بحث کلامی نمی‌شود. همیشه سراغ قرآن و روایات می‌رود. این که حال این معنای کلامی را دارد و این معنای التزامی کلامی را دارد یا ندارد، را وارد نمی‌شود چون اگر وارد این مباحث شود از قرآن باز می‌ماند و ما ضرر می‌کنیم. شیعه ضرر می‌کند. هر چه ما خالص سراغ مفاد آیات و روایات برویم. در واقع حقانیت‌مان را بیشتر روشن می‌کنیم. وارد این مجادلات شدیم، آن‌ها وارد عرفیات می‌شوند و عرفیات معیار ندارد. این که ابلاغ آیات با فضیلت‌تر است یا امین‌الحاج بودن؟ عرف شیعه هم می‌گوید امین‌الحاج بودن. ولی ما وقتی ابلاغ را معنا می‌کنیم و «لا یؤدی» را درست معنا می‌کنیم، فضیلت نبودن «امین‌الحاج» روشن می‌شود.

نکته دیگر این است که رشید رضا گفته، این ادعای شیعه مطلبی است که عام و خاص آن را می‌دانند و لذا این حرف شیعه بهتان است. علاه می‌فرماید مراد شما از عام و خاص چیست؟ عام و خاص عصر نزول و پیامبر اکرم (ص) است؟ که به درد ما نمی‌خورد. اگر مرادتان از عام و خاص، عام و خاص هم صحابه هست و هم تابعین و هم تابعی تابعین است؛ نخیر چنین معروفیتی نیست. کاری به روایات شیعه نداریم. مروری به روایات خودتان می‌کنیم. ببینید چقدر تعارض در روایات خودتان هست. با توجه به تعارض زیادی که در روایات خودتان هست، آیا می‌توانید ادعا کنید این ادعای شیعه بر خلاف تمام روایات است و بر خلاف چیزی است که عرف عام و خاص از آن مطلع است؟ اکثر روایات شما می‌گوید پیامبر اکرم (ص) ابوبکر را با آیات براءت فرستاد و نه به عنوان امین‌الحاج. اکثر روایات می‌گوید برای ابلاغ آیات فرستاد، بعد او را برگرداند و به امیر المؤمنین (ع) این مأموریت داده شد. این بخشی از روایات شما که اکثر است. بخشی دیگر از روایات شما می‌گوید پیامبر (ص) ابوبکر را به عنوان امین‌الحاج فرستاد، سپس امیر المؤمنین (ع) را برای ابلاغ آیات براءت فرستاد. بخش سوم هم روایات شما این است که می‌گویند ابوبکر به امیر المؤمنین (ع) فرمان داد که آیات براءت را ابلاغ کن و به دیگران هم گفت. بخش چهارم روایتان این است که امیر المؤمنین (ع) مأمور ابلاغ براءت شد و ابوبکر با او مشارکت کرد. بخشی از روایات شما هم می‌گوید آیات ابلاغی ۹ آیه بوده است. بخشی از روایات شما می‌گوید ۱۰ آیه بوده است، بخشی می‌گوید ۱۶ آیه بوده است، بخشی

می گوید ۳۰ آیه بوده است. بخشی می گوید ۳۳ آیه بوده است، بخشی می گوید ۳۷ آیه بوده است. بخشی از آن می گوید ۴۰ آیه بوده است. بخشی از روایات شما می گوید کل سوره براءت باید ابلاغ می شد.

بخشی از روایتان می گوید ابوبکر بعد از آن که آیات را تحویل امیر المؤمنین (ع) داد، بازگشت به مدینه و گلایه کرد، بخش بعدی روایاتتان می گوید آیات را تحویل داد اما به مسیر و سفر خود ادامه داد. بعد از این که از حج بازگشت گلایه کرد و از پیامبر سوال کرد. بخشی از روایتان می گوید یوم الحج الاکبر، روز نحر است، بخشی می گوید روز عرفه است، بخشی می گوید روز یازدهم و دوازدهم است.

شما با توجه به این همه اختلافات فاحش و تعارض در روایتان هست، چطور ادعا دارید نظر شیعه بر خلاف تمام روایات ما است.

نکته دیگر این که آیا از خودتان پرسیده اید چرا این قدر تعارض در این موضوع اتفاق افتاده است؟ صحابه در مدینه بودند، یک تعداد بسیاری حاجی بودند، این ها بازگشتند و جلوی صحابه سوال کرده و جواب شنیده است. چرا بخشی تان می گوید ابوبکر به مدینه نیامد، برخی می گوید آمد به مدینه، بخشی می گوید امین الحاج بود، بخشی می گوید امین الحاج نبود. این اختلافات فراوان، بعد ادعا می کنید که شیعه بهتان می زند بر خلاف همه روایات حرف می زند و اگر هم بگویند عام و خاص می شناخته است، می گوییم همین که تابعین این همه بین خودشان اختلاف دارند، روشن می کند آنان درک درستی از موضوع نداشتند، اختلاف داشتند، الآن هم همانطور هست.<sup>۲۹</sup>

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

<sup>۲۹</sup> ر.ک: المیزان، ج ۹، ص ۱۶۴ تا ص ۱۷۶.